

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ**  
**لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ**  
**(44)**

دوشنبه 26 - 11 - 1437؛ 08 - 06 - 1395؛ 29 - 08 - 2016

I. **خطبه 231، فیض الاسلام**

1. **متن و ترجمه خطبه 231: و من خطبة له - عليه السلام - ...**

I. **شرح خطبه 231 (2)**

1. **فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ: از ایمان است، آنچه ثابت مستقر می‌باشد در قلب‌ها.**

اشارتی است به ایمان موهبتی محبوبان ازلی مانند خود آن حضرت - علیه السلام -، و این که این ایمان مصون است از زوال و تبدیل. ایمان آمیخته و ممزوج است با سرشت و طینت، و خون و گوشت و پوست آنان، و برخی از مومنان و محبان آنان نیز که از باقی مانده همان طینت آفریده شده‌اند چنین می‌باشند در ایمان و دوستی و ولایت آنان. امام علی - علیه السلام - در وصف این مومنان حقیقی و منافقان کافر چنین فرموده است:

و قَالَ - ع -: لَوْ صَرَبْتُ حَبَشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي وَلَا صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحْبَبَنِي وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضَى عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ - ص - أَنَّهُ قَالَ يَا عَلِيُّ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ (نهج البلاغه، کلام 42، ف)

(و او - علیه السلام - فرمود: اگر بدین شمشیرم بر بینی مومن زرم تا دشمنی ورزد با من، دشمنی نورزد با من، و اگر همه جهان را بر منافق ریزم تا دوستی ورزد با من، دوستی نورزد با من، و آن بدان خاطر است که قضا بر آن رانده شده است، و بر زبان پیامبر امی - صلی الله علیه و آله و سلم - گذشته است، که فرمود، "ای علی! مؤمنی تو را دشمن نگیرد، و منافقی دوستت نداشته باشد.)

این از نشانه‌های صاحبان ایمان حقیقی موهبتی است، که به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی تکذیب و انکار نمی‌کنند خدا و رسول و اهل بیت او - علیه و علیهم السلام - را، چرا که هر چه از تلخی و سختی را تجربه می‌کنند یا ایمان دارند به باطن پر لطف مهر آن، و یا خود را سزاوار آن می‌دانند، و آن را سودمند برای خود.

پس از امیرالمومنین - علیه السلام - چندین تن از یاران او به این سرنوشت مبتلا شدند، و حضرت - علیه السلام - آنها را از کشته شدنشان و چگونگی آن توسط دشمنان کینه‌توز خود با خبر فرموده بود، از آن جمله بودند: حُجْرُ بْنُ عَدِي، رُشَيْدُ هَجْرِي، كَمِيلُ بْنُ زَيْدِ نَخَعِي، مَيْثَمُ تَمَارِ، مُحَمَّدُ بْنُ أَكْثَمِ، خَالِدُ بْنُ مَسْعُودِ، حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرِ، جُوَيْرِيَةُ بْنُ مُسْهَرِ، عَمْرُو بْنُ حَمِقِ، قُنْبَرُ، مُدْرَعُ.

ماجرای به قتل رساندن میثم تمار را شیخ مفید چنین نقل فرموده است الإرشاد للمفید / ترجمه رسولی محلاتی، ج 1، ص 324-326

و از آن جمله است نیز آنچه دانشمندان روایت کرده‌اند که میثم تمار بنده زنی از طایفه بنی اسد بود، پس امیر المؤمنین علیه السلام او را از آن زن خرید و آزادش کرده باو فرمود: نامت چیست؟ عرض کرد: سالم، فرمود: رسول خدا (ص) بمن خبر داده که آن نامی که پدر و مادرت تو را در عجم بدان نامیده‌اند میثم است؟ عرض کرد: خدا و رسولش راست گفته‌اند و تو نیز ای امیر مؤمنان راست گفتی، بخدا نام من همین است، فرمود: پس بهمان نام که رسول خدا (ص) تو را نامید بازگرد و نام سالم را واگذار، پس بنام میثم بازگشت و کنیه‌اش را ابو سالم نهاد، روزی امیر المؤمنین علیه السلام باو فرمود: همانا تو پس از من گرفتار خواهی شد و بدار آویخته شوی و حربه بتو خواهند زد، و چون سومین روز (بدار کشیدنت) شود از سوراخهای بینی دهانت خون باز شود که ریشت را رنگین نماید پس چشم براه آن خضاب (و رنگین شدن) باش، و بدر خانه عمرو بن حریث بدار آویخته خواهی شد، و تو دهمین نفری که در آنجا بدار آویخته شوند و چوب تو (که بر آن بدارت ززند) کوتاهتر از آنان است، و از ایشان بوضوء خانه نزدیکتر خواهی بود. برو تا آن درخت خرمائی که بر تنه آن بدار کشیده شوی بتو نشان دهم، (او را آورده) و نشانش داد، و میثم تا بود پهای آن درخت می‌آمد و نماز میخواند و میگفت: چه فرخنده درختی هستی، من برای تو آفریده شده‌ام، و تو بخاطر من خوراک داده شوی. و همواره با آن درخت دیدار تازه میکرد تا آن را بریدند، و جایی که بر آن او را در کوفه بدار زدند شناخت، راوی گوید: میثم گاهی که عمرو بن حریث را دیدار میکرد باو میگفت: همانا من همسایه تو خواهم شد با من حق همسایگی را خوب بجای آور، عمرو میگفت: آیا اراده داری خانه ابن مسعود یا خانه ابن حکیم (که در همسایگی او بود) خریداری کنی؟ و نمیدانست مقصود میثم چیست! و میثم در همان سالی که او را کشتند حج بجا آورد، و (در مدینه) بخانه ام سلمه رضی الله عنها رفت، ام سلمه باو گفت: تو کیستی؟ گفت: من میثم هستم، گفت: به خدا سوگند چه بسیار رسول خدا (ص) تو را یاد می‌کرد، و سفارش تو را در نیمه‌های شب بعلی علیه السلام می‌فرمود: میثم از ام سلمه احوال حسین علیه السلام را پرسیدی؟ گفت: در خانه‌اش مییاشد، میثم گفت: او را آگاه کن که من

دوست دارم بر او سلام دهم و ما ان شاء الله تعالى نزد پروردگار جهانیان يك ديگر را دیدار خواهیم کرد، پس ام سلمة عطری طلبید و محاسن میثم را خوشبو کرد (این عمل از آداب مهمان‌نوازی در آن زمان بوده است) و باو گفت: آگاه باش که بزودی این محاسن تو بخون رنگین خواهد شد، پس میثم بکوفه آمد، عبید الله بن زیاد دستور داد او را گرفته بزدش آوردند، عبید الله گفتند: این مرد از نیکوکارترین مردمان (و نزدیکترین آنان) در نزد علی علیه السلام بود، گفت: وای بر شما این مرد عجمی (چنین بود)؟

گفته شد: آری! عبید الله باو گفت: خدای تو کجاست؟ میثم گفت: در کمین هر ستمکاری است و تو یکی از ستمکاران هستی، پسر زیاد گفت: تو عجمی را این جرأت رسیده که هر چه خواهی بگوئی! آقایت (علی) در باره کردار من نسبت بتو چه گفته است؟ گفت: بمن خیر داده که تو مرا (زنده) بردار میکشی و من دهمین نفر هستم و چوبی که مرا بر آن بدار زنی کوچکتر از همه و بوضوء خانه نزدیکتر است، این زیاد گفت: هر آینه ما بر خلاف گفته او عمل خواهیم کرد، گفت: چگونه با او مخالفت کنی بخدا سوگند آن حضرت بمن خبر نداده است جز آنچه از پیغمبر (ص) شنیده و او از جبرئیل و او از خدای تعالی خبر داده، و تو چگونه میتوانی مخالفت اینان را (که گفتیم) بنمائی، و من آن جایی که بردار کشیده میشوم در کوفه میشناسم، و من نخستین مردی هستم که در اسلام دهانه بر دهانم زند! پس عبید الله او را با مختار بن ابی عبیده بزدان افکند، میثم (در زندان) باو گفت: همانا (بدان که) تو آزاد خواهی شد و برای انتقام خون حسین علیه السلام خروج خواهی کرد و این مرد که اکنون ما را میکشد نیز خواهی کشت، (این زیاد پس از اندک زمانی تصمیم بکشتن هر دوی آنها گرفت و دستور داد هر دو را نزدش حاضر کنند) چون مختار را آورد که بکشد نامه رسان مخصوص از در رسید و نامه از یزید برای عبید الله آورد که در آن نامه باو دستور داده بود مختار را آزاد کند، پس عبید الله مختار را آزاد کرد و در باره میثم دستور داد او را زنده بدار کشند، چون او را برای انجام دستور او بردند مردی که در راه او را دیدار کرد باو گفت: ای میثم چیزی نبوده که تو را از این جریان بی‌نیاز کند (و جلو کشتن تو را بگیرد) میثم خندید و اشاره بان تنه درخت خرما کرده گفت: من برای این درخت آفریده شده‌ام و این درخت بخاطر من خوراک خورده است، چون او را بالای آن چوب بدار کشیدند مردم بر در خانه عمرو بن حریث گرد او اجتماع کردند، عمرو گفت: بخدا سوگند بمن میگفت: همانا من همسایه تو خواهم بود، و چون بدارش کشیدند بکنیزش دستور داد زیر آن چوب را آب و جارو کند و بخور (چون عود و اسفند و چیزهای خوشبوی دیگر) باو بدهد، میثم نیز شروع ببیان نمودن فضائل بنی هشام کرد پس باین زیاد خبر دادند این بنده عجمی شما را رسوا کرد، این زیاد گفت: دهنه بهاننش بزنیید (که دیگر نتواند سخن بگوید) و او اولین کسی بود که در دنیای اسلام دهانه بر او زدند، و کشته شدن میثم رحمه الله ده روز پیش از آمدن حسین بن علی علیه السلام بعراق بود، و چون سه روز از دار کشیدنش گذشت حربه بمیثم زدند و او تکبیر گفت و در آخر آن روز از بینی و دهانش خون سرازیر شد (و بشهادت رسید): و این از جمله اخبار غیبی است که از امیر المؤمنین علیه السلام رسیده و داستانش معروف و گروه بسیاری از دانشمندان نقل کرده‌اند. سعدی شیراز:

عشق‌بازي دگر و نفس پرستي دگرست  
یا سپیدی ز سیاهی بشناسد بصرست  
گو به نزدیک مرو کافت پروانه پرست  
خبر از دوست ندارد که ز خود با خیرست  
آدمی خوي شود و نه همان جانورست  
بده ای دوست که مستسقی از آن تشنه ترست  
هر چ از آن تلخترم گر تو بگویی شکرست  
خصم آنم که میان من و تیغت سپرست  
بند پایي که به دست تو بود تاج سرست  
ترک لؤلؤ نتوان گفت که دریا خطرست

هر کسی را نتوان گفت که صاحب نظرست  
نه هر آن چشم که بیند سیاهست و سپید  
هر که در آتش عشقش نبود طاقت سوز  
گر من از دوست بنالم نفسم صادق نیست  
آدمی صورت اگر دفع کند شهوت نفس  
شربت از دست دلارام چه شیرین و چه تلخ  
من خود از عشق لبت فهم سخن می نکم  
ور به تیغم بزنی با تو مرا خصمی نیست  
من از این بند نخواهم به درآمد همه عمر  
دست سعدی به جفا نگسلد از دامن دوست

حافظ شیراز:

آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم  
کو پیش زخم تیغ تو جان را سپر نکرد  
که زیر تیغ تو هر دم سری دگر دارد  
چو آستانه بدین در همیشه سر دارد

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر  
جانا کدام سنگدل بی‌کفایتی‌ست  
کسی به وصل تو چون شمع یافت پروانه  
به پای بوس تو دست کسی رسید که او

2. **وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيَّ بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ:** و از آن است، آنچه عاریت‌هایی باشد بین قلب‌ها و سینه‌ها تا سرآمدی معلوم.

ایمان عاریه ودیعت و سپرده باشد چنانچه در روایات "بَابُ الْمُعَارِيَةِ" (باب صاحبان ایمان عاریه) استفاده می‌شود، که برخی از آنان تصریح دارند به این که عاریه همان "مُسْتَوْدَعٌ" (به ودیعت نهاده شده) است در قول خدای تعالی، "وَ هُوَ الَّذِي

أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ" (6:98 الأنعام) (و او است که آفرید شما را از يك نفس. پس، جای قراری است و جای به امانت بودن، به تحقیق تفصیل دادیم آیت‌ها را برای قومی که بفهمند). باید دانست که "عاریه" در اینجا هم شامل مفهوم امانت می‌شود و هم شامل مفهوم ودیعت. امانت است از آن جهت که باید برگردانده شود نزد صاحبش، و ودیعت است به خاطر آن که برجا گذاشته شده است نزد دیگری و گویی او به طور کامل در تصرف اوست.

3. **اشاره:** از ظاهر آیه کریمه، "وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ" (6:98 الأنعام) (و او است که آفرید شما را از يك نفس. پس، جای قراری است و جای به امانت بودن، به تحقیق تفصیل دادیم آیت‌ها را برای قومی که بفهمند)، "مستقر" و "مستودع" مترتب است بر آفرینش ما، شبیه این قول خدای تعالی، "هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ" (64:2 التَّغَابُن) (اوست آن که آفرید شما را، پس بعضی از شما کافرید و بعضی از شما مؤمن، و خدا به آنچه می‌کنید بینا است). مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید:

حرف "فاء" در کلمه "فمنکم" صرف ترتب کفر و ایمان بر خلقت را می‌رساند، یعنی تنها می‌فهماند اگر خلقتی نبود کفر و ایمانی هم نبود، پس حرف مذکور نمی‌خواهد بفهماند کفر و ایمان هم دو مخلوق خدای تعالی هستند و یا نیستند از این جهت ساکت است، تنها می‌خواهد بفهماند مردم بعد از آنکه خلق شدند دو دسته شدند، بعضی کافر و بعضی مؤمن، و اگر کافر را اول ذکر کرد برای اینکه همیشه اکثریت با کافران است.

ایشان در تفسیر کریمه، "وَ لَقَدْ دَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ" (7:179 الأعراف) (این ترتب را کمی بیشتر توضیح می‌دهند (ترجمه تفسیر المیزان، ج 8، ص 439-437):

کلمه "ذراء" به معنای آفریدن است، و در این آیه خدای تعالی جهنم را نتیجه و غایت آفریدن بسیاری از جن و انس دانسته، و این با تعریفی که در جای دیگر کرده و فرموده نتیجه آفریدن خلق رحمت است که همان بهشت آخرت باشد، از قبیل آیه، "إِلَّا مَنْ رَجَعَ رَبِّكَ وَ لَذَلِكَ خَلَقَهُمْ" (11:119 هود) [(مگر آن کس که پروردگارت رحمتش کند، و برای همین رحمت خلق را آفریده است)] منافات ندارد، برای اینکه معنای غرض بحسب کمال فعل و آن هدفی که فعل منتهی به آن می‌شود مختلف می‌گردد.

توضیح اینکه، نجار وقتی بخواهد دربی بسازد نخست به چوب‌هایی که برای اینکار تهیه دیده می‌پردازد، آن گاه آنها را ورنه از آن ساخته شده سپس به اهره کردن و تیشه زدن و رنده نمودن آن می‌پردازد تا در آخر، درب مورد نظر خود را می‌سازد، پس کمال غرض نجار از اینکارها که روی چوب‌ها انجام می‌دهد تنها و تنها به عمل آوردن درب است، و این از يك جهت است، و از جهت دیگر، نجار از همان اول امر می‌داند که تمامی این چوب‌ها (مثلاً اگر بیست من است همه این بیست من) صالح برای درب شدن نیست، چون درب هیات مخصوصی دارد غیر هیاتی که این الوارها و چوب‌ها دارند، و برگرداندن هیات آنها به هیات يك جفت درب مستلزم این است که مقداری از آن ضایع گشته و به صورت هیزم در آید، چون این مقدار، از هندسه و نقشه عمل بیرون است، و این هیزم شدن مقداری از ابعاض چوب و دور ریختن آن در نقشه و قصد نجار داخل بوده، و نجار نسبت به آن اراده‌ای داشته که باید آن را اراده ضروری نامید، پس این نجار نسبت به این الوار و تیرهایی که در جلو خود گذاشته دو نوع غایت در نظر دارد، یکی غایت کمالی است، و آن این است که این چوب‌ها را به صورت دربی در آورد، دوم غایتی است تبعی و آن این است که مقداری از این چوب‌ها را درب بسازد و مقداری را که استعداد درب شدن ندارد، ضایع کرده و دور بریزد.

و همچنین زارع، او نیز زمین را زراعت می‌کند برای اینکه گندم درو کند، و لیکن در روز درو، همه کشت‌هایش عایدش نمی‌شود، بلکه مقداری از بذرش فاسد گشته در زمین می‌پوسد، و یا کرم‌ها آن را می‌خورند و یا بعد از سبز شدن گوسفندان آن را می‌چرند، و حال آنکه غرض زارع از افشاندن بذر این بوده که همه آن عایدش شود، پس او نیز دو غرض دارد به دو وجه یکی همین که همه عایدش شود، دیگر اینکه مقداری از آن عایدش گشته ما بقی ضایع شود.

**توضیح عدم منافات بین آیاتی که دلالت دارند بر اینکه نتیجه خلقت، رحمت است با آیه، "لَقَدْ دَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ" و آیات مشابه آن**

خدای تعالی نیز مشیتش تعلق گرفت به اینکه در زمین موجودی خلق کند تمام عیار و کامل از هر جهت به نام انسان تا او را بندگی نموده و بدین وسیله مشمول رحمتش شود، و لیکن اختلاف استعداداتی که در زندگی دنیوی کسب می‌شود، و اختلافی که در تأثیرات هست نمی‌گذارد تمامی افراد این موجود (انسان) در مسیر و مجرای حقیقی خود قرار گرفته و راه نجات را طی کند، بلکه تنها افرادی در این راه قرار می‌گیرند که اسباب و شرایط برایشان فراهم باشد، اینجاست که غرض خدای تعالی هم مانند آن نجار و زارع به دو اعتبار متعدد می‌شود، و صحیح است بگوییم: برای خدای تعالی غایتی است در خلقت انسان- مثلاً- و آن این است که رحمتش شامل آنان گشته و همه را به بهشت ببرد، و غایت دیگری است در خلقت اهل

خسران و شقاوت، و آن این است که ایشان را با اینکه برای بهشت خلق کرده به دوزخ ببرد، ولی غایت اولی غایتی است اصلی، و غایت دوم غایتی است تبعی و ضروری، و در هر جا که می‌بینیم سعادت سعید و شقاوت شقی مستند به قضای الهی شده باید بدانیم که آن دلیل ناظر به نوع دوم از غایت است، و معنایش این است که خدای تعالی از آنجایی که مال حال بندگان خود را می‌داند و از اینکه چه کسی سعید و چه کسی شقی است همین سعادت و شقاوت مورد اراده او هست، لیکن اراده تبعی نه اصلی.

و از جمله ادله‌ای که باید حمل بر این نوع از غایت شود آیه، "وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ" و آیات دیگری است که دارای چنین سیاقی باشد، و آن بسیار است. "لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا" این قسمت از آیه شریفه اشاره است به این که دوزخیان کسانی هستند که استعداد برای وقوع در مجرای رحمت الهی در آنان باطل گشته، و دیگر در مسیر وزش نفحات ربانی قرار نمی‌گیرند، و از مشاهده آیات خدا تکانی نمی‌خورند، گویا چشم‌هایشان نمی‌بیند، و از شنیدن مواعظ مردان حق متأثر نمی‌گردند تو گویی گوش ندارند، و حجت‌ها و بیناتی که فطرتشان در دل‌هایشان تلقین می‌کند سودی به حالشان ندارد و یا گویی دل ندارند.

البته هیچ عقل و گوش و چشمی در عمل خود فاسد نمی‌شود، چون همانطور که قرآن فرموده، "لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ" (30:30 الزوم) در خلقت خدا تغییر و تبدیلی رخ نمی‌دهد، مگر اینکه همین تغییر و تبدیل هم به دست خود خدای تعالی انجام شده و خود از باب خلقت باشد، و لیکن آیه شریفه، "ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ" (8:53 الأنفال) [آن بدان خاطر است که خدا نعمتی را که به قومی عطا کرده است تغییر نمی‌دهد تا وقتی آن قوم حال خود را تغییر دهد] صریحاً اعلام می‌دارد به این که خدای تعالی نعمتی را که به قومی داده پس نمی‌گیرد، مگر آنکه خود آنان باعث زوال و دگرگونی آن شوند.

پس این نفهمیدن و ندیدن و نشنیدن دوزخیان از چیست؟ جواب این است که گر چه بطلان استعداد و فساد عمل دل‌ها و چشم‌ها و گوش‌های ایشان مستند به خدای تعالی است، الا اینکه خدای تعالی این کار را به عنوان کیفر عمل‌های زشت ایشان کرده، پس خود آنان سبب شدند که با تغییر راه عبودیت نعمت خدا را تغییر دادند، خداوند هم مهر بر دل‌هایشان نهاده و دیگر با این دل‌ها آنچه را که باید بفهمند نمی‌فهمند، و پرده بر چشم‌هایشان کشیده و دیگر با این چشم‌ها آنچه را که باید ببینند نمی‌بینند، و سنگینی را بر گوش‌هایشان مسلط کرده و دیگر با این گوش‌ها آنچه را که باید بشنوند نمی‌شنوند، و همه اینها نشانه این است که ایشان راه به دوزخ می‌برند.

این مفسر بزرگوار این مقدار از ارتباط ترتیبی بین کفر و ایمان و آفرینش را بر مبنای تفسیری خود نیکو بیان فرموده است، و آنچه را فراتر مبحث تفسیری خاصی استرها فرموده است، و متعرض آن نشده است. اما از مجموعه آیات قرآن کریمه و روایاتی نظیر آنچه در "بَابُ الْمُعَارِينِ" (باب صاحبان ایمان عاریه) و باب طینت آمده است ارتباطی عمیق‌تر بین خلقت و ایمان و کفر تشریحی استفاده می‌شود. برای مثال در یکی از روایات چنین آمده است:

مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ خَلْقًا لِلْإِيمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ وَ خَلَقَ خَلْقًا لِلْكَفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ وَ خَلَقَ خَلْقًا بَيْنَ ذَلِكَ وَ اسْتَوَدَعَ بَعْضُهُمُ الْإِيمَانَ فَإِنْ يَسَأَ أَنْ يُنَمَّ لَهُ أُمَّةٌ وَ إِنْ يَسَأَ أَنْ يَسَلَّهُمْ إِيَّاهُ سَلَبَهُمْ وَ كَانَ فُلَانٌ مِنْهُمْ مُعَارًا.

(محمد بن مسلم که از امام باقر و یا امام صادق- علیه السلام- شنیدم می‌فرمود:

راستی خدا عز و جل خلقی را برای ایمان ثابت آفریده که زوالی ندارد، و خلقی را هم برای کفر ثابت آفریده که زوالی ندارد، و خلقی را هم میان این دو آفریده، و به برخی ایمانی سپرده اگر خواهد برای آنها به پایان رساند، می‌رساند؛ و اگر خواهد آن را از آنها بگیرد، می‌گیرد و فلانی از آنها بود که ایمانش عاریت بود.)

مرحوم علامه مجلسی- رحمة الله علیه- در مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (ج11، ص 243) این حدیث را صحیح می‌داند لیکن "لام" در "لِلْإِيمَانِ" و "لِلْكَفْرِ" را لام عاقبت می‌داند، و می‌فرماید: یعنی خلقی آفریده که سرانجام و عاقبت آنها در علم ازلی ایمان است و زوال در ایمانشان نیست و آنها پیمبران و اوصیاء آنها و پیروانشان از مؤمنین بوده‌اند که در ایمان ثابت و پایرجا بوده‌اند، و خلقی آفریده که عاقبت و سرانجام آنها در علم ازلی خدای عز و جل کفر بوده و دسته‌ای هم در این میان آفریده که در علم ازلی او در زمین مستضعفین (و ناتوانان) بوده‌اند ... (أصول الکافی، ترجمه مصطفوی، ج4، ص 146-145). علامه مجلسی- رحمة الله علیه- در بخشی از شرح خود بر این حدیث چنین می‌فرماید:

بلکه بهتر است گفته شود: چون خدا- سبحانه- می‌دانست استعدادات و قابلیت‌های آنها را، و آنچه بدان ختم می‌شود سرانجام امرشانف و مراتب ایمان و کفرشان، و هر که بداند که آنها راسخانی باشند در ایمان، کاملانی در آن، و خلق کند آنها را، گویی خلق کرده باشد آنها را برای ایمان کامل راسخ، و چنین باشد کفر، و هر که بداند آنها متزلزلانی متردد باشند بین ایمان و کفر، گویی خلق کرده باشد آنها بدین سان. پس، آنها مستعد هستند برای ایمان ضعیف، و از آنها باشند کسانی که ختم می‌شود برای او به ایمان، و از آنها باشند کسانی که ختم می‌شود برای او به کفر، و آنها همان معارون (عاریه دارندگان) باشند. (ترجمه، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج11، ص: 243)

هر چند این شرح‌ها بسیار مفید هستند برای ایجاد سازگاری بین اعتقادات و معارف مختلف، تامّ و کامل نمی‌باشند، و معضلات اعتقادی لا که در صدد حلّ آنها هستند به طور کامل حلّ نمی‌کنند. اما بدانیم که قابلیت‌ها و استعدادها مجعول و مخلوق نیستند بلکه پیامدهای اسماء الله هستند، سازگاری بهتر و بیشتری بین اعتقادات گوناگون دینی ایجاد خواهد شد. البته، این بحث مستلزم بسط و تفصیلی است که بیرون از حوصله این شرح است.

این آیه سوره مبارکه معارج نیز می‌تواند در همین ارتباط فهمیده شود، "أَيُّ يَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةً نَعِيمٍ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ" (70 المعارج) (آیا هر يك از آنان طمع می‌بندد که در بهشت پرنعمت درآورده شود، نه چنین است، ما آنان را از آنچه [خود] می‌دانند آفریدیم).

در آثار اهل عرفان اشارت بسیاری در این باب آمده است:

از خواجه عبدالله انصاری چنین نقل شده است (کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج2، ص 496-497):

شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه گفت: او را بطلب نیاوند. اما طالب یابد، و تاش نیاود طلب نکند. هر چه به طلب یافتی بود فرومایه است، یافت حق رهی را پیش از طلب اما طلب او را پیشین پایه است. عارف طلب از یافتن یافت، نه یافتن از طلب. چنان که مطیع طاعت از اخلاص یافت نه اخلاص از طاعت، و سبب از معنی یافت، نه معنی از سبب. الهی چون یافت تو پیش از طلب و طالب است، پس رهی از آن در طلب است که بی‌قراری برو غالب است، طالب در طلب و مطلوب حاصل پیش از طلب، اینت کاریست بس عجب! عجبتر آنست که یافت نقد شد و طلب برخواست، حق دیده‌ور شد و پرده عزّت بجاست!

از هم او نقل شده است (مناجات نامه خواجه عبد الله انصاری، ص 32 - 31): خداوند! کجا باز یابیم آن روز که تو ما را بودی و ما نبودیم؟ تا باز به آن روز رسیم، میان آتش و دودیم. اگر به دو گیتی آن روز یابیم بر سویدیم. و ر بود خود را دریابیم به نبود خود خوشدیم. الهی! از آنچه نخواستی چه آید؟ و آن را که نخواندی کی آید؟ ناکشسته را از آب چیست؟ و نابایسته را جواب چیست؟ تلخ را چه سود گرش آب خوش در جوار است؟ و خار را چه حاصل از آن کش بوی گل در کنار است؟ قسمی رفته نفزوده و نکاسته چتوان کرد، قاضی اکبر چنین خواسته، شیطان در افق اعلی زیسته، و هزاران عبادت برزیده چه سود داشت که نبود بایسته....

آه از قسمی پیش از من رفته! فغان از گفتاری که خودرایی گفته! چه سود از شاد بوم یا آشفته؟ ترسان از آنم که آن قادر در ازل چه گفته!

الهی! گر زارم در تو زاریدن خوش است، و ر نازم به تو نازیدن خوش است.

4. روایت: در اینجا ترجمه روایتی را از علل الشرائع شیخ صدوق می‌آوریم (علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج2، ص 942-927):

حدیث (81) پدرم رحمة الله علیه، از سعد بن عبد الله، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیاری از محمد بن عبد الله بن مهران کوفی از حنّان بن سدیر از پدرش، از ابو اسحاق لیثی نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا بفرمایید آیا مؤمنی که مستبصر است وقتی صاحب معرفت شد و کمال یافت مرتکب زنا می‌شود؟

حضرت فرمودند: خیر. عرض کردم: آیا لواط می‌کند؟ فرمودند: خیر. عرض کردم: دزدی می‌نماید؟ فرمودند: خیر. عرض کردم: شرب خمر می‌کند؟ فرمودند: خیر. عرض کردم: آیا کبیره‌ای از این کبائر یا فاحشه‌ای از فواحش را انجام می‌دهد؟ فرمودند: خیر. عرض کردم: گناهی می‌کند؟ فرمودند: آری، او مؤمن گناهکاری است که مُلّم می‌باشد. عرض کردم: معنای مُلّم چیست؟ فرمودند: الملمّ بالذنب یعنی کسی که گناهی می‌کند ولی ملازم با آن نبوده و اصرار بر آن نمی‌ورزد. راوی می‌گوید: عرض کردم: سبحان الله! خیلی جای تعجب است که مؤمن زنا و لواط و سرقت نمی‌کند و شراب نیاشامیده و کبیره‌ای از کبائر را مرتکب نشده و فاحشه‌ای از فواحش را انجام نمی‌دهد!! حضرت فرمودند: از کار خدا نباید تعجب نمود، حق تعالی آنچه را که بخواهد انجام می‌دهد و از فعلش سؤال نمی‌شود ولی بندگان مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرند، پس از چه تعجب کردی ای ابراهیم؟ سؤال کن و خودداری نکن و شرم و حیا نما، این علم را متکبر و کسی که از سؤال حیا می‌کند فرا نمی‌گیرد.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، از شیعیان شما کسانی را سراغ دارم که شرب خمر نموده، راه را بر مردم می‌بندند و راهها را مخوف و خطرناک می‌کنند، مرتکب زنا و لواط شده، ربا می‌خورند مبادرت به فواحش می‌کنند، در خواندن نماز و گرفتن روزه و دادن زکات سستی از خود نشان می‌دهند، قطع رحم می‌نمایند و کبائر و معاصی کبیره را اتیان می‌کنند، پس توجیه آن چیست و چرا مؤمنی که شیعه شما است فاعل این قبایح می‌باشد؟

حضرت فرمودند: ای ابراهیم، آیا در سینه‌ات غیر از این سؤال، سؤال دیگری خلجان نمی‌کند؟ عرض کردم: چرا ای فرزند رسول خدا، سؤال بزرگتر از این! حضرت فرمودند: آن سؤال چیست؟

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا آن سؤال این است که: از دشمنان و کسانی که نصب عداوت و بغض شما را می‌کنند کسانی را یافته‌ام که نماز زیاد خوانده و بسیار روزه گرفته، زکات اموالش را داده، حج و عمره نموده، بر جهاد راغب و حریص بوده، افعال نیک و کردار پسندیده داشته صلّه رحم نموده، حقوق برادران دینی را اداء کرده، در مالش با دیگران رعایت مواسات را کرده، از شرب خمر دوری نموده، مرتکب زنا و لواط و سایر فواحش نمی‌گردد، منشأ آن چیست و چطور می‌توان این را توجیه کرد؟

پس برایم این راز را گفته و برهان و بیّن‌ه‌اش را بیان نمایید، به خدا سوگند فکرم را به خود مشغول کرده و خواب شب از من ربوده است.

راوی می‌گوید: حضرت باقر علیه السلام تبسم نموده و سپس فرمودند:

ای ابراهیم، بیانی که مشکلک را حل کند و سؤالت را جواب داده باشم برایت ایراد خواهم نمود و علمی نهان از خزائن علم خدا را اظهار خواهم کرد، بگو چگونه اعتقاد این دو گروه (شیعیان عاصی و دشمنان مؤدّب به آداب) را یافته‌ای؟

عرض کردم: محبّین و شیعیان شما که فاعل افعال یاد شده می‌باشند کسانی هستند که اگر بین مشرق و مغرب را از طلا و نقره پر کنند و به آنها دهند که دست از دوستی و ولایت شما برداشته و به سراغ غیر شما روند هرگز این کار را نمی‌کنند و اگر در راه دوستی شما با شمشیر بینی‌های ایشان را ببرند و نیز در این راه کشته شوند از این راه برنگشته و دست از آن بر نمی‌دارند. و ناصبی را با آنچه از اوصاف که بر ایشان نقل کردم این طور دیده‌ام که اگر بین مشرق و مغرب را از طلا و نقره پر کنند و به آنها دهند تا از محبّت طواغیت دست کشیده و ولایت و دوستی شما را پیدا کنند امکان ندارد و در راه محبّت طواغیت و ستمگران اگر با شمشیر بینی آنها را ببرند و یا کشته شوند حاضر نیستند از آن دست بردارند و اگر منقبتی از مناقب و فضیلتی از فضایل شما را بشنوند بد حال شده و از آن مشمّز گردیده و رنگشان تغییر کرده و آثار کراهت در صورتشان دیده می‌شود و این به خاطر داشتن بغض شما و محبت ظالمان می‌باشد.

راوی می‌گوید: امام باقر علیه السلام تبسم کرده و فرمودند: ای ابراهیم اینجا است که ناصبی‌های عامل به اعمال یاد شده هلاک می‌شوند و پیوسته در آتش فروزان دوزخ معدّبند و از چشمه‌های آب گرم جهنم آب می‌نوشند و به خاطر همین است که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید:

ما توجه به اعمال فاسد بی‌خلوص و بی‌حقیقت آنها نموده و تمام را باطل و نابود می‌گردانیم ای ابراهیم، آیا می‌دانی سبب و سرّ آنچه گفتی چیست؟

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا برایم بیان کنید و برهانش را شرح دهید.

حضرت فرمودند: ای ابراهیم خداوند تبارک و تعالی عالم و قدیم بوده و اشیاء را از هیچ آفریده و کسانی که معتقدند خداوند اشیاء را از چیزی آفریده به او کفر ورزیده‌اند زیرا آن چیزی که اشیاء را از آن آفریده باید قدیم و با حق تعالی از ازل بوده باشد در حالی که این طور نیست.

بلکه حق تعالی اشیاء را از هیچ آفریده، یکی از مخلوقات حق زمین است که آن را طیب و پاک آفرید و سپس آن را شکافت و از درونش آب زلال و صاف و شیرین را بیرون آورد و بر آن ولایت ما اهل بیت را عرضه کرد، آب آن را پذیرفت سپس حق تعالی آن را هفت روز بر روی زمین جاری ساخت تا تمام آن را فرا گرفت، بعد آب را برد و پس از آن مقداری از گل روی زمین را برداشت و آن را گل ائمه علیهم السلام قرار داد و بعد گل ولای تمّشین شده آن گل را برداشت و از آن شیعیان ما را آفرید و اگر گل شما را ای ابراهیم به حال خود می‌گذاشت همان طوری که گل ما را به حال خود گذاشت البته شما و ما یک چیز می‌شدیم.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا: با گل ما مگر خداوند چه کرد؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال بعد از آن زمین شور و ناپاک و متعفن را آفرید، آن را شکافت و آبی بد مزه و شور از آن بیرون آورد سپس ولایت ما را بر آن عرضه داشت، و آن پذیرفت، آن آب را بر زمین برای هفت روز جاری ساخت تا تمام آن را فرا گرفت، سپس آب را برد و پس از آن مقداری از گل روی آن زمین را برداشت و از آن طاغیان و پیشوایانشان را آفرید، بعد با تمّشین گل شما آن را ممزوج کرد و اگر گل آنها را به حال خود می‌گذاشت و با گل شما ممزوج نمی‌کرد شهادتین اصلا به زبان جاری نمی‌کردند، نماز نمی‌خواندند، روزه نمی‌گرفتند، زکات نمی‌دادند، حجّ بجا نمی‌آوردند، و امانت را به صاحبش رد نمی‌نمودند و در صورت اصلا شباهتی به شما نداشتند و هیچ چیز گرانتر و سخت‌تر بر مؤمن از این نیست که دشمنش را بصورت خود ببیند.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا با این دو گل چه شد؟

فرمود: این دو را با آب اول (آب شیرین و گوارا) و دوّم (آب شور بدمزه و متعفن) با هم ممزوج کردند بعد آن گل را مالید مثل مالیدن پوست پس از آن يك مشت از آن را برداشت و فرمود این به طرف بهشت باشد و باکی نیست، بعد مشت دیگری برداشت و فرمود: این به طرف آتش و دوزخ باشد و باکی ندارم، پس از آن آن دو را مخلوط نمود پس از سنخ مؤمن واقع شد و طینت آن را بر سنخ کافر بود و نیز از سنخ کافر واقع شد و طینت آن بر سنخ مؤمن بود، پس آنچه از شیعیان ما

می‌بینی از قبیل: زنا، لواط، ترك نماز، ترك روزه، ترك حج، ترك جهاد، خیانت یا کبیره‌ای از کبائر بدان که ناشی است از طینت و عنصر ناصب که با طینت مؤمن ممزوج گردیده و طینت ناصبی مقتضی اکتساب مآثم و فواحش و کبائر می‌باشد. و آنچه از ناصبی مشاهده می‌کنی از قبیل:

مواظبت بر نماز، روزه، زکات، حج، جهاد و ابواب خیر ناشی از طینت مؤمن است که با طینت ناصبی ممزوج شده و طینت مؤمن مقتضی اکتساب حسنات و بکار گرفتن اسباب خیر و اجتناب از مآثم می‌باشد.

باری وقتی این اعمال بر حق تبارک و تعالی عرضه شد فرمود: من عادل بوده، جور و ستم نمی‌کنم، منصف هستم ظلم را روا نمی‌دارم، حاکم بوده در حکم خود جور نکرده و از صواب میل به خطاء ننموده و از حق و واقع دور نمی‌شوم، اعمال زشت را که مؤمن را مرتکب شده ملحق به سنخ ناصب و طینتش کنید و اعمال حسنه و پسندیده را که ناصبی کسب نموده به سنخ مؤمن و طینت وی ملح سازید. تمام این افعال را به اصل خود برگردانید، من خداوندی هستم که معبودی غیر از او نیست، آگاه به آشکار و نهان هستم، من بر دل‌های بندگان مطلع هستم، جور و ظلم نکرده، احدی را ملزم به فعلی نکرده، مگر به آنچه قبل از آفرینش از او سراغ دارم.

سپس حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: ای ابراهیم این آیه را بخوان.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا کدام آیه را؟

فرمود: قَالَ مَعَادُ اللَّهِ أَنْ تَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ یعنی: یوسف گفت: پناه به خدا که ما در شرع خویش جز آنکه متاع خود را نزد او یافته‌ایم دیگری را بگیریم که اگر چنین کنیم بسیار مردم ستمکاری هستیم.

این فرموده حق تعالی در ظاهر همان معنایی را دارد که از آن می‌فهمید و به خدا سوگند در باطن عینا همان است، ای ابراهیم قرآن ظاهر و باطن، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ دارد سپس فرمود:

ای ابراهیم، به من بگو خورشید وقتی طالع می‌شود و شعاع نورش در شهرها و بلاد ظاهر می‌گردد آیا این شعاع از قرص آفتاب جدا است یا متصل به آن می‌باشد؟

عرض کردم: در حال طلوع و بروزش جدا از آن می‌باشد.

حضرت فرمود: آیا وقتی غروب می‌کند و از انظار مخفی می‌گردد مگر نه این است که شعاع متصل به قرص نمی‌باشد تا به آن عود و بازگشت کند؟

عرض کردم: آری.

فرمود: هر چیزی به نسخ و اصل خودش باز می‌گردد، لذا وقتی قیامت بپا شود خداوند عزّ و جلّ نسخ ناصب و طینت او را با وزر و بالهائیش از من می‌کند و تمام را به ناصب ملحق می‌سازد.

و نسخ مؤمن و طینت او را با ابواب خیر و اجتهادش از ناصب می‌کند و تمام را به مؤمن ملحق می‌سازد حال تو در اینجا ظلم و ستم می‌بینی؟

عرض کردم: خیر ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند: به خدا سوگند این حکمی است که فاصل بین حقّ و باطل و قاطع و حتمی بوده و حکمی است عادلانه و آشکار، او از آنچه انجام می‌دهد سؤال نشده ولی بندگان سؤال می‌شوند.

ای ابراهیم این حکم به حقّ و صواب از ناحیه پروردگارت بوده و تو از شك‌کنندگان در آن مباش این حکم از سلطانی عظیم و بزرگ می‌باشد.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، حکم ملك عظیم و سلطان بزرگ چیست؟

فرمود: حکم الله و حکم انبیائش و قصّه خضر و موسی زمانی که موسی خواست با آن حضرت همراه باشد لذا خضر به آن حضرت گفت:

إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (گفت تو هرگز نمی‌توانی که با من صبر پیشه کنی و چگونه صبر توانی کرد بر چیزی که اصلاً از آن آگهی نیافته‌ای).

ای ابراهیم بفهم و تعقل کن، موسی بر خضر انکار کرد و افعال او را شنید و منکر دانست تا این که خضر به او گفت: ای موسی از پیش خود این افعال را انجام نداده بلکه به دستور حق تعالی بوده است.

ای ابراهیم، چه کسی است این، قرآن می‌گوید و کتاب خدا از حق عزّ و جلّ اخبار می‌کند، کسی که يك حرف از قرآن را ردّ کند کافر و مشرک است و بر خدای عزّ و جلّ ردّ کرده است.

لیثی می‌گوید: من آیات را در حالی که چهل سال می‌خواندم معنای آنها را نفهمیده بودم مگر آن روز، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چقدر عجیب و شگفت انگیز است!! آیا اعمال حسنه و کردار نیک دشمنان را می‌گیرند و به شیعیان شما می‌دهند و در مقابل اعمال زشت دوستان شما را اخذ کرده و بر مبغضین شما رد می‌کنند؟

حضرت فرمودند: آری، خدایی که معبودی غیر از او نیست، شکافنده حبه و آفریننده انسان و ایجادکننده زمین و آسمان است هرگز خبر نمی‌دهد مگر آنکه خبرش راست و حق بوده و من نیز به تو خبر نمی‌دهم مگر آنکه راست باشد، خدا ظلم و به بندگانش نمی‌کند، او ظلام نسبت به عباد نیست و آنچه به تو خبر دادم در قرآن تمامش می‌باشد.

عرض کردم: این اخبار عیناً در قرآن می‌باشد؟  
فرمود: بلی. در بیش از سی مورد از قرآن می‌باشد، آیا دوست داری بر تو آیاتش را قرائت کنم؟  
عرض کردم: بلی ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ ... (29:12 العنكبوت) و کافران به اهل ایمان گفتند: شما طریقه ما را پیروی کنید اگر به خطا رفتید، بار خطاهای شما را ما به دوش می‌گیریم در صورتی که آنها دروغ می‌گویند و هرگز بار گناهانشان را به دوش نگیرند. آیا زیادتر برای بگویم؟  
عرض کردم: آری. ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند: لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلْحَ (16:25 النَّحْل) (تا آنکه آنان در نتیجه انکار روز قیامت بار سنگینی گناه خود را با بار گناه کسانی که از جهل گمراهشان کردند به دوش نهند، عاقلان آگاه باشید که آن بار وزر و گناه بسیار بد عاقبت است).

آیا دوست داری زیادتر برایت بگویم؟

عرض کردم: آری. ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند: فَأُولَئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً. (25:70 الفرقان) (خدا گناهان آنها را بدل به ثواب گرداند که خداوند در حق بندگان بسیار مهربان است).

مقصود این است که خداوند اعمال زشت شیعیان ما را به حسنات و افعال پسندیده تبدیل فرموده و اعمال حسنه دشمنانمان را به سیئات و کردارهای زشت مبدل می‌نماید و قسم به جلال حق این را از عدل و انصاف باری تعالی بوده و برای قضاء و حکم الهی ردی نبوده و او سمیع و علیم است.

سپس امام علیه السلام فرمودند: آیا از قرآن برایت راجع به امر مزاج و دو طینت مؤمن و مخالف شاهد نیآورم؟

عرض کردم: چرا ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند: ای ابراهیم بخوان: الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ أَلْحَ. (53:32 النَّجْم)

(انسان که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند مگر آنکه لممی - یعنی گناه صغیره- از آنها سر زند که مغفرت پروردگار بسیار وسیع است و خدا به حال شما بندگان آگاهتر است زیرا او شما را از خاک زمین آفریده.) یعنی از زمین طیب و پاک و از زمین متعفن و ناپاک.

فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى (53:32 النَّجْم) (و خودستایی نکنید او که آفریننده است به حال هر که متقی است دانانتر می‌باشد). خدا می‌فرماید: هیچ يك از شما به کثرت نماز و روزه‌اش افتخار نکند و زیاد زکات دادن و حج بجا آوردنش را منظور ندارد زیرا خدای متعال به پرهیزکاران از شما دانانتر است و این گونه خودستایی‌ها از لم محسوب می‌شود که مربوط به مزاج است.

آیا زیادتر برایت بگویم؟

عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند: یعنی چنانچه شما را در اول بیافرید دیگر بار بسویش باز آید.

ائمه و پیشوایان جور مقصود هستند نه پیشوایان حق و عادل وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ (7:30 الأعراف) (و گمان می‌کردند که به راست هدایت یافته‌اند) ایا ابا اسحاق این مطلب و معانی را دریاب به خدا سوگند اینها از احادیث گرانبها و شریفه و باطن اسرار ما و از گنجهای نهانی خزائن ما می‌باشد، برگرد و احدی را بر اسرار ما مطلع مکن مگر مؤمنی که مستبصر باشد تو اگر به اسرار ما اذعان و اعتقاد پیدا کردی آن را در خود و مال و اهل و فرزندت بیازما.